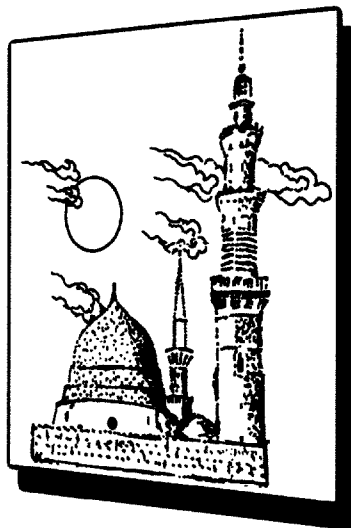


جامعه شیعه در مدینه

(نخاوله) (۳)



Werner Ende / رسول جعفریان

مقاله حاضر سومین بخش از مقاله تشیع در مدینه اثر Werner Ende استاد دانشگاه Freiburg است که بخش اول و دوم آن در شماره‌های ۲۵ و ۳۱ انتشار یافت و ان شاء الله قسمت پایانی آن همراه با مشخصات منابع، در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

ریشه و سرچشمه نخاوله

در بسیاری از منابع، نخاوله یک قبیله، است که در ترکی به آن «کیبله» و در فارسی «طایفه» می‌گویند. یکی از نویسندگان معاصر عرب، نخاوله را یکی از چندین شبه قبیله می‌شناساند.^۱ بتنونی در فهرست خود «قبایل عرب در حجاز»، نخاوله را به عنوان موردی خاص با درج کردن گزارشی کوتاه، از دیگر قبایل متمایز می‌سازد.

گزارش وی چنین است:

نخاوله یک قبیله تحقیر شده (قبیله الحقیره) ساکن در حومه مدینه است. ساکنان شهر، آنان را به عنوان خدمتکار خانه و کار در مزرعه و باغ‌هایشان استخدام می‌کنند. اینها رافضه هستند که نام ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه را به فرزندانشان نمی‌نهند. آنها فرزندانشان را «المُرُون» می‌نامند و اجازه ازدواج موقت؛ یعنی



طبق روایت شیعه، موقوفه امام حسن علیه السلام و یا امام علی، زین العابدین علیه السلام چهارمین امام بوده است.^۵

در منابع فارسی، نخاوله گاهی «ساده» (سید) نامیده می شوند.^۶ این ممکن است اشاره به یک رابطه خونی با خانواده پیامبر داشته باشد.^۷ بسیار بعید به نظر می رسد که همه نخاوله، خودشان به طور جدی ادعای چنین قرابت و خویشاوندی را داشته باشند. این البته ممکن است که حتی بعضی از روستاییان نخاوله خودشان را به عنوان «سید» مطرح کنند تا اینکه احساس مطلوبی را در بازدیدکنندگان خارجی ایجاد نمایند. افزون بر این، می توان فرض نمود که عنوان «ساده» به وسیله بسیاری از نویسندگان شیعی ایرانی به عنوان یک نام مؤدبانه و احترام آمیز برای هم‌کیشانان در منطقه مدینه استفاده می شود. در شهر به عنوان شریف و در روستاها به عنوان اصیل؛ یعنی همان نخاوله.^۸

یک نویسنده شیعه عراقی، با ارجاع به چند متن تاریخی، مطلب زیر را در ارتباط با خاندان شرفای مدینه ارائه می دهد:

«امام موسی بن جعفر صادق (هفتمین

متعه را می دهند. اهالی مدینه با آنان ازدواج داخلی ندارند.^۲

توجه بتنونی در این باره، مشخصاً بر مبنای فصلی از کتاب ایوب صبری پاشا در رابطه با نخاوله است؛ (به توضیحات بعدی توجه کنید). برای نمونه او بی هیچ اظهار نظر و توضیح اضافی، فرض ایوب صبری را، که گفته است: شمار کلی نخاوله ۱۲۰۰۰ نفر است، می پذیرد. در بسیاری از منابع آمده است که مردان نخاوله هیچ‌گاه با جوامع بیرونی ازدواج نمی کنند، ولی در همین وضعیت، به زنانشان اجازه داده شده و حتی آنان را تشویق می کنند تا با مردان شیعی که تحت عنوان زائر یا مجاور به مدینه می آیند، عقد موقت بخوانند. به این نکته نیز خواهم پرداخت.^۳

نخاوله، ریشه و اصل خویش را تا اوایل اسلام می رسانند و خود را به عنوان فرزندان انصار می دانند. بسیاری از ایشان (یا نوادگانشان) - آنگونه که نخاوله ادعا می کنند - در باغ های نخلی که مالکیت آنها از آن نوه پیامبر حسن بن علی علیه السلام، دومین امام شیعه بوده است، کار می کردند.^۴

در محله قدیمی نخاوله، دو باغ به نام های «صفا» و «مرجان» وجود دارد (و یا تا این اواخر وجود داشته است) که

به نام سید حسن شبر نوشته شده و به احتمال بسیار زیاد یک نویسنده جدید است. نام می برد.

این داستان ممکن است ساختگی باشد، اما در نوع خودش برای اشراف مدینه (حسنی‌ها و حسینی‌ها) که یک جامعه شیعه پنهانی بودند، جالب است. این گزارش ممکن است نشانگر ریشه‌های عمیق آنها همراه با ارتباطشان با دو امام از دوازده امام شیعه باشد.

از طرف دیگر، ممکن است داستان مشابهی، علمای شیعه و نیز افراد مذهبی غیر روحانی در عراق، ایران و جاهای دیگر را تحت تأثیر قرار داده باشند. اقدام دو امام می‌تواند انگیزه‌ای را، حتی در این دوران برای حمایت مالی و غیر مالی از شیعیان (که اکثراً فقیر هستند) و در مدینه در تقیه زندگی می‌کنند، ایجاد کند.

به این ترتیب، شاهدیم که سید محمد باقر شفتی، یکی از مهمترین علمای قرن نوزدهم اصفهان، همه ساله پولی را برای فقراي مدینه می‌فرستاده است.^{۱۱} حتی گفته شده که به طور موفقیت آمیزی به نفع شیعیان سید مدینه دخالت می‌کرده است. از جمله، زمانی که محمد علی پاشای مصری در مکه بود

امام و متوفای ۷۹۹ م) از ۵۰۰ خانواده؛ شامل زنان بیوه، کودکان و یتیمان بنو حسن حمایت می‌کردند. هنگامی که هارون الرشید وی را به بغداد فرستاد، موسی بن جعفر علیه السلام به فرزندش علی (بن موسی) الرضا علیه السلام (امام هشتم شیعیان) دستور داد که طالبیون مدینه را تحت حمایت مالی قرار دهد و بنابراین به رغم جنایاتی که عباسیان حاکم بر ضد آنان انجام دادند، نسل و خاندان آنها تا به امروز باقی مانده است.^۹

نویسنده پیشگفته؛ محمد هادی آمینی، از منابع تاریخی مورد استناد خود برای این سخن نام نبرده است.

در عوض، وی یکی از نوشته‌های خودش را به نام «بطل الفخ» معرفی می‌کند؛ کتابی که در باره حسین بن علی معروف به «صاحب الفخ»، (یکی از رهبران انقلابی علویان) می‌باشد. وی در نبردی، در نزدیکی مکه، در ژوئن ۷۸۶ - ۱۶۹ همراه حدود یکصد نفر از علویان دیگر کشته شد.^{۱۰}

امینی در این کتاب نیز، از نام منابعش در باره حمایت ادعا شده از طرف دو امام پیشگفته نسبت به بیوگان و یتیمان شهیدان فخ یاد نکرده است. او تنها از یک کتاب احتمالاً چاپ نشده که به وسیله شخصی



در رابطه با این مطلب داده باشد (که شامل صدور حکمی راجع به فدک می‌باشد)، چنین اقدام‌های عملی، در صورتی که اتخاذ شده باشد، بسیار کوتاه مدت بوده است؛ چرا که مصریان در سال ۱۸۴۰ مجبور به عقب‌نشینی از حجاز شدند.^{۱۴} به احتمال بسیار زیاد، داستان موفقیت محمد باقر شفتی صرفاً یک افسانه است.^{۱۵} همان گونه که فهمیده می‌شود، این خبر ممکن است بازتاب احساسی گسترده میان سادات؛ اعم از شیعیان یا کسانی که در باطن شیعه هستند (crypto-Shiite) به خصوص ساکنان حجاز و اشراف مدینه باشد دائر بر این که در صورت رعایت عدالت، فدک میراث آنها بوده و هنوز هم متعلق به آنهاست.^{۱۶} قابل توجه آن‌که نزاع میان ابوبکر و فاطمه [ع] بر سر فدک و مبارزه بعدی برای بازپس‌گیری آن، یک موضوع اصلی در ذهنیت تاریخی شیعه است، آن‌هم نه تنها برای نویسندگان کهن شیعی، بلکه تا حدودی برای علمای مشهور جدید شیعه؛ مانند محمد باقرالصدر (م ۱۹۸۰) که اولین کتاب منتشر شده او به تفسیر قانونی و دینی این موضوع مهم اختصاص یافته است.^{۱۷}

(سال ۱۸۱۳)، شفتی به آنجا رفت و ادعا شده است که ارتباط دوستانه‌ای با وی برقرار کرد و فدک را گرفته در اختیار سادات مدینه گذاشت.^{۱۲}

با توجه به شخصیت مقدس‌منشانه زندگی نامه‌ای که این نکته در آنجا یافت می‌شود، این نکته که محمد علی هرگز اجازه داده باشد که واحه فدک به سادات مدینه یعنی فرزندان علی و فاطمه [ع] برگردانده شود، محل تردید است. تا آنجایی که بنده اطلاع دارم، هیچ گزارشی یا مدرکی، حاوی اطلاعاتی در ارتباط با این مطلب، در زبان عربی، عثمانی یا دیگر منابع راجع به سیاست محمد علی در حجاز، وجود ندارد. با این وجود، این مطلب درست است که سال‌ها بعد در دهه ۱۸۳۰، محمد علی به فرمانداران مدینه دستور داد که برخورد و رفتار یکسانی را نسبت به زائران شیعی [و دیگر زائران] اعمال کنند.^{۱۳} این - همراه با این واقعیت که او و فرزندانش به طور موفقیت‌آمیزی با دشمنان اصلی شیعیان؛ یعنی وهابیون مبارزه کردند - ممکن است شیعیان حجاز را امیدوار ساخته باشد که این حاکم ممکن است سرنوشت آنها را بهبود بخشد. حتی اگر محمد علی قول‌هایی را

اینک به پرسش اصلی بحث؛ یعنی ریشه «نخاوله» می پردازیم:

تعجب آور نیست اگر شاهد باشیم که منابع غیر شیعی، ریشه نخاوله را از منظری متفاوت با نگاه شیعه، بحث کرده‌اند. اگر چه نویسندگان سنی نیز ریشه آنان را به قرن اول تاریخ اسلام دنبال می‌کنند، اما اجداد نخاوله را از همان ابتدا مطرود نشان می‌دهند؛ آن هم به عنوان حرام‌زاده‌هایی که پس از تصرف مدینه توسط اموی‌ها در سال ۶۸۳ م. متولد شدند!

به طور دقیق نمی‌توان گفت که این روایت در باره ریشه نخاوله از چه زمانی در صفحات تاریخ ظاهر شده است. Burckhardt که در ژانویه سال ۱۸۱۵ از مدینه دیدن کرده است، به طور مشخص این داستان و یا اشاره‌هایی به آن را از منابع اطلاعاتی سنی در آنجا شنیده است. وی در کتاب Travels in Arabia می‌نویسد: گفته می‌شود که نخاوله فرزندان طرفداران یزیدبن معاویه هستند! این گفته دارای نوعی تفسیر و تعبیر غلط است. چنان‌که ریچارد بورتون نیز که در سال ۱۸۵۲ از مدینه دیدن کرده، در این دام افتاده است. او خاطر نشان می‌کند که نخاوله، طبق گفته

برخی، فرزندان انصار هستند، در حالی که برخی دیگر، ریشه آنها را از یزید فرزند معاویه می‌دانند؛ عقیده گروه دوم نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، خلیفه یاد شده دشمن خونی خاندان علی [علیه السلام] است و علی بیش از حد از سوی نخاوله از احترام برخوردار است. در پایان Nallino گفته بورتون را نقل کرده و بر اساس آن، وجود هر نوع رابطه‌ای میان نخاوله و یزید - دومین خلیفه اموی - را به عنوان مطلبی بی‌اساس رد می‌کند.^{۱۸} گمان بسیار می‌رود داستانی که

بورکهارت شنیده - و قسمتی از آن را هم اشتباه دریافته - صرفاً یک افسانه باشد. اما حتی اگر اینگونه باشد، دانستن ریشه این خبر ساختگی و دروغین جالب است. دست کم یافتن سرنخی در ارتباط بازمینه این خبر چندان دشوار نمی‌باشد؛ آنچه که منابع خبری (سنی) بورکهارت به طور مشخص، در هنگام صحبت درباره ریشه ادعا شده برای نخاوله در ذهن داشته‌اند، در حقیقت حادثه‌ای است که به نوعی به یزیدبن معاویه مربوط می‌شود:

محتوای آنچه که ما می‌توانیم آن را به عنوان نسخه خبر سنیان مدینه - و به احتمال مبنی بر منابع قرون میانی - درباره



و سنیان هم بر جنائز آنان حضور نمی‌یابند.^{۲۳} نخاوله هیچ يك از فرزندان خود را ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه نمی‌نامند و نه دختر از سنیان می‌گیرند، نه به آنان دختر می‌دهند. بسیاری از این مطالب، در باره طایفه بنوحسین که در مدینه منوره و نجد مشهورند، صدق می‌کند. همچنان که میان آنان کمال دوستی و محبت برقرار است و از جمله رفت و آمد و درآمیختن آنان با یکدیگر که با سنیان چنین نیستند.

از نشانه‌های دیگرِ رفض آنان، عدم حضور در نماز تراویح^{۲۴} رمضان و چیزهای دیگر است که یاد از آنها، بحث را طولانی می‌کند. برخی از عرب‌هایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کنند، مانند بنو علی و بنی سفر و نحاسین و اهل برکه نیز (در رفتارشان) مشابه اینان هستند.^{۲۵}

شغل نخاوله‌های یاد شده، کشت نخیل است که تنها به صورت نیکو از آنان ساخته است و جز به دست آنان سامان نمی‌یابد. بیشتر آنها ترکیبی از گروه‌های -اجناس- متفاوت هستند و قدمتی در مدینه دارند؛ اما من بر ریشه آنان دست نیافتم. چنین شهرت یافته و گوش‌ها را پر کرده است که آنان از فرزندان زنانی هستند که در واقعه حَرّه

ریشه نخاوله بنامیم، می‌تواند در کتابی که در باره خاندان‌های مدینه در قرن هیجدهم میلادی توسط عبدالرحمان انصاری، یک شخصیت محلی که در سال ۱۷۸۳ یا همان حدود درگذشته، یافت شود.^{۱۹} وی تحت عنوان «بیت النخلی» می‌نویسد:

بیت النخلی؛ که عوام آن را «النخولی» می‌نامند، (مردمانش) امروزه به کشت نخل مشهور هستند. اینان طوایف و مردمان فراوانی هستند و همه شیعیان بد (شیعه شنیعه) و چیزی از مذهب خود ظاهر نمی‌سازند. بیش‌تر آنان افراد جاهلی هستند که چیزی از مذهب رافضه^{۲۰} نمی‌دانند؛ کسانی که پدرانشان را بر راهی یافته و از آنان پیروی می‌کنند و بدون شك همراه آنان به جهنم می‌روند!^{۲۱} نشانه‌های رفض و بغض آنان فراوان است؛ یکی شهرت است. دیگر آن است که فرزندان خود را داخل حجره نمی‌کنند و جنازه‌های خود را (قبل از دفن) به داخل حرم نمی‌آورند.^{۲۲} همه اینها به خاطر وجود قبر شیخین در آنجاست. همچنین مردگان خود را در کنار قبور سنیان دفن نمی‌کنند، بر جنازه سنیان حاضر نمی‌شوند، آن را غسل نمی‌دهند

را آورده می‌نویسد:

«بیت المدینتی، منسوب به مدینه هستند و مردم امروز مدینه آن‌ها را بنات‌المدن می‌نامند و در باره اصل و نسب آنان اختلاف است. قصابان از آنها هستند. آنان در نسب و مذهب، شباهت به نخاوله دارند و در اطراف مدینه در احوشه زندگی کرده و با سنیان کیده‌ها و دسیسه‌های بیشماری دارند.»^{۳۰}

بیکره اصلی این گزارش در آثار ترکی عثمانی قرن نوزدهم نیز یافت می‌شود. ایوب صبری که چند سال به عنوان مقام عالی رتبه در مدینه خدمت کرده^{۳۱} در کتاب «مرآت الحرمین» (که به سال ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ در استانبول چاپ شده است) مانند انصاری، نخاوله را به اولاد الحرة؛ یعنی کودکانی که بعد از فتح مدینه به دنبال نبرد حرّه (در سال ۶۳ هجری قمری = ۶۸۳ میلادی) متولد شدند، می‌نامد. وی می‌نویسد:

«نخاوله طایفه‌ای هستند که نزد ساکنان سنی این دو شهر مقدس (یعنی مکه و مدینه) به شدت منفور می‌باشند. روشن است که سربازان ملعون یزید ملعون که با انگیزه شیطانی فتح و اشغال مدینه اعزام شده بودند، پس از غارت

در ایام ننگ آلود یزید - قبحه الله - در وقتی که مدینه برای نهب و قتل و غارت بر سربازان شام حلال کردند، به دنیا آمدند. گفته می‌شود که مُدُن^{۲۶} نیز از آنهاست (وقیل انّ المُدُن منهم ایضاً). همچنین گفته شده است که اصل برخی از نخاوله از بردگان، برخی از هندیان، برخی از یمن و برخی از مغرب، مصر و حجاز و جز آنها هستند. شنیدیم که خطیب خیرالدین الیاس مدنی^{۲۷} کتابی در باره ریشه و شاخه‌ها و اصول و فروع آنان نوشته که من به آن دست نیافتم.^{۲۸}

افزون بر بیت النخلی، عبدالرحمان انصاری دو قبیله دیگر را نام برده و می‌گوید که شباهت به نخاوله دارند:

۱ - بیت الکابوس ۲ - بیت المدینتی. انصاری، درباره کابوس می‌گوید: در زمان او بسیاری از مردم مدینه بر این باور بودند که آنها از نخاوله نشأت گرفته‌اند که به نظر وی این مطلب درست نیست. بلکه از مصر هستند، لیکن به اشتباه به عنوان نخاوله شناخته می‌شوند «زیرا آنان بسیار شبیه به هم هستند و در حصارهای خود (احوشه جمع حش به معنای باغچه یا مزرعه) با یکدیگر زندگی می‌کنند.»^{۲۹}

وی درباره بیت المدینتی، مطالب زیر



نخاوله - که در حال حاضر بنی مدون نامیده می‌شوند - باقی نمانده است؛ یعنی از نسل بچه‌هایی که از آن زنان متولد شدند. با این همه، تعداد آنها تقریباً به طور قابل توجهی افزایش یافته است؛ زیرا آنان با شیعیان که به زیارت مدینه می‌آیند ارتباط برقرار کرده، متعه رد و بدل می‌کنند. شمار نخاوله که باقی مانده و در باغات و خانه‌هایی که از آنها به حوض تعبیر می‌کنند، برجای مانده‌اند، از دوازده هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

قابل توجه آن‌که روافضی‌که به زیارت مدینه می‌آیند، در منازل نخاوله وارد می‌شوند. فرزندان نخاوله نیز در محلاتی که حوش النخاوله نامیده می‌شود و در باغات خارج از مدینه است، اقامت دارند»^{۳۲}

بدین ترتیب معلوم می‌شود آنچه را که Burckhardt در باره ارتباط نخاوله با یزید بیان کرده، همه را نادرست فهمیده است. بررسی‌های بیشتر برای رسیدن به واقع در باره جنگ حرّه و و مباح شمردن مدینه برای سربازان شام، خارج از تحقیق حاضر است.^{۳۳}

تنها یک جنبه از این بحث، میان مورخان ممکن است جالب باشد. آن هم

اموال مردم آن شهر منقور و پایمال کردن شرف احترام زنان این شهر، به سوریه بازگشتند.

زنانی که بوسیله سربازان سوری در این حادثه شرم آور مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و آبستن شده بودند، از دیگران جدا شدند. فرزندان غیر شرعی آنان (ولدالزنا!) از زنان جدا شدند و قرار شد تا در باغ‌های اطراف مدینه مشغول کار شوند. قبیله نخاوله از این فرزندان و نوه‌های آن حرام‌زاده‌ها سرچشمه می‌گیرد که برای باغداری (در باغ‌های نخل) در آن زمان انتخاب شده و به همین خاطر نخاوله نامیده شدند. از آن به بعد، مردم مدینه نه با دختران اینان ازدواج می‌کنند و نه دختر به آنان می‌دهند و از داشتن هرگونه روابط اجتماعی با آنان خودداری می‌ورزند. طبق معمول، اینان رافضی هستند و تقریباً ناممکن است که از میان آنان مردی یا زنی یافت شود که نامش ابوبکر، عمر، عایشه یا حفصه باشد.

افراد طایفه نخاوله با زائرانی که به مذهب تشیع معتقدند، رابطه برقرار می‌کنند و دخترانشان را با عقد متعه برای مدتی به آنان می‌دهند.

امروزه هیچ کسی از خانواده اولیه

گرایش تاریخی جدید سنی - عربی است که به طور منظم تلاش می‌کند تا برای امویان اعاده حیثیت کرده و تصویر تاریخی بهتری از آنان ارائه دهد. در نگرش به طور تلمیحی، تمامی گزارش‌های مربوط به جنایات سربازان اموی در مدینه به عنوان مشتی دروغ، مورد انکار و تکذیب قرار گرفته است. به دلایل متعدد این نگرش تاریخی جدید سنی - عربی، در عربستان سعودی نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارد؛ بنابراین شگفت آور نیست که مورخان سعودی ضمن تعدادی کتاب و مقاله کوشیده‌اند تا تمامی اخبار موجود در منابع اولیه را در باره اعمال خلافت عفت امویان پس از واقعه حرّه به عنوان داستان‌های ساختگی معرفی کنند.^{۳۴}

با در نظر گرفتن نخواستی، در نخستین نگاه، به نظر می‌رسد که این گرایش در نگرش تاریخی، استدلالی را بر ضد داستان قدیمی و تحقیرکننده [سنیان] درباره ریشه نخواستی به عنوان اولاد واقعه حرّه فراهم می‌کند. از طرف دیگر، این مکتب تاریخی، خود نوعی دیدگاه ضد شیعی تند را پیشنهاد می‌کند. در جمع، این بدان معنی است که دیدگاه کلی نویسندگان سنی نسبت به هیچ جامعه

شیعه در گذشته و حال، دیدگاه مثبتی نیست. تا آنجا که به شیعیان مربوط می‌شود، آنان هر نوع نگرشی را برای تطهیر چهره امویان مورد انکار قرار می‌دهند.^{۳۵} کوشش آنان برای انکار ارتباط میان نخواستی و اولاد حرّه، چه بسا نیاز به نقطه شروع دیگری داشته باشد.

به علاوه، باید توجه داشت که هر نوع مخالفت از سوی مورخان جدید، بر ضد مطالبی که در تاریخ در باره چهره منفی امویان آمده است، لزوماً به معنای تغییر دیدگاه متداول و رایج تاریخی در میان سنیان و از جمله مطالبی که در باره ارتباط نخواستی با اولاد حرّه می‌گویند، نیست. برای مثال می‌توان به یک تاریخ که در همین دوره اخیر توسط عبدالسلام هاشم الحافظ، نویسنده سنی مدنی در باره شهرش مدینه نوشته شده، توجه کرد.^{۳۶} مانند همین پاسخ را یک سنی، در پاسخ پرسشی که نویسنده این سطور در باره ریشه نخواستی از او کرد، مطرح ساخت.

روشن است داستان‌های کم و بیش مغرضانه‌ای که در باره شیعیان مدینه در منابع قدیمی‌تر سنی دیده می‌شود، بار دیگر در قرن نوزدهم و بیستم (با تفصیل و توضیح بیشتری) ارائه می‌شود.



نام شیخین را نبرند. این مطلبی است که من از سید حسین در مکه شنیدم. این طایفه (نیز) به عنوان اسماعیلیه شناخته می‌شوند.^{۳۹}

صادق در ادامه مقایسه‌ای میان نخاوله و قرامطه کرده و اظهار کرده است که عقاید و اعمال آنان بدعت آمیز است. تمامی پاراگراف مربوط به نخاوله، نشانگر تعصب و پیش‌داوری مؤلف و عدم تمایل او برای جمع‌آوری اطلاعات جدی درباره این جامعه می‌باشد.

به بیان دقیق‌تر، وی برای پذیرفتن و باور کردن داستان‌های افترا آمیزی که از منابع خبری محلی؛ مانند سید حسین در مکه شنیده است، آمادگی بیش از حد نشان می‌دهد! با توجه به این حقیقت که صادق، فردی روشنفکر به شمار می‌آید، این برخورد وی بسیار تعجب‌برانگیز است. وی به طور اتفاقی، نخستین عکس‌ها را از مدینه و مکه گرفت و به چاپ رساند و بعد از آن یک عضو جامعه جغرافیایی سلطنتی خدیویه شد.^{۴۰}

در چنین وضعیتی، این نکته قابل ملاحظه است که یک نویسنده، مورخ و روزنامه‌نگار سنی حجازی جدید، با نام احمد السباعی (۱۹۰۵ - ۴-۱۹۸۳)^{۴۱}

بی‌گمان خطاست اگر تصور کنیم، نویسندگان سنی تحصیل کرده جدید، در باره اطلاعات شفاهی و مکتوبی - که آنان قادر به جمع‌آوری آن بوده‌اند - برخوردارند. نقادانه‌تر و دقیق‌تر در مقایسه با نویسندگان قدیمی دارند.

دو نویسنده مصری؛ «محمدبای صادق» و «ابراهیم رفعت پاشا» می‌توانند دو نمونه مناسب برای این مورد باشند. مطالبی که رفعت پاشا در باره نخاوله آورده (و پس از این خواهد آمد) مبتنی بر مطالبی است که محمدبای صادق در «کوکب الحاج» که در سال ۱۳۰۳ = ۸۶-۱۸۸۵ در بولاق چاپ شده، آورده است. بای صادق نیز مانند رفعت پاشا، در مصر و پاریس تحصیل کرده و به عنوان یک افسر ارشد در سال ۱۸۸۰ و وظیفه امین صرّه‌ای محمل مصری را عهده‌دار بوده است.^{۳۷} ابراهیم رفعت پاشا عین مطالب صادق را در این باره که نخاوله فرزندان ایرانیان^{۳۸} بوده و به رسم متعه اعتقاد دارند نقل کرده؛ اما پاراگراف ذیل را حذف کرده است:

«آنان قبل از آن‌که مردگان خویش را غسل دهند بر دهان و صورت آنان می‌زنند تا در برابر سؤال تکیر و منکر،

به طور شدید بر ضد افتراهای رایج در کشورش، به طور کلی بر ضد شیعیان و به خصوص نخاوله اعتراض کرده است. در کتاب «تاریخ مکه» اش، (پس از شرحی در باره واقعه حره) داستان‌های تحقیرآمیز راجع به ریشه نخاوله را به شکل زیر مورد بحث قرار می‌دهد:

به همین مناسبت، انسان منصف متأسف می‌شود، وقتی که می‌بیند برخی از مورخان نوشته‌اند که شیعیان مدینه امروز، کسانی که نخاوله نامیده می‌شوند، از فرزندان ماجرای اباحه هستند؛ چیزی که در آن رایحه تعصب دیده می‌شود. نسل واقعه حره چه ارتباطی با تشیع دارد؟ اگر مردم مدینه آنچنان که برخی از روایات می‌گویند، فرزندان خود را از این اباحه، به گوشه‌ای از مدینه انداختند؛ چرا ذریه اینان، از این عنوان خجل نشده و در بلاد متفرق نگشتند؟ این مسأله نزدیک‌تر به عقل است تا آن که اینان در گوشه‌ای از مدینه بمانند و به زندگی ادامه دهند.

واقعیت آن است که برخی از مورخان، عقل خود را در برابر روایات قفل می‌کنند و برخی دیگر تعصبات مذهبی خود را حاکم کرده، بیش از آن که به

ثبت حقیقت و تاریخ اهمیت دهند، در پی هواهای خود هستند.

مع الأسف، برخی از عوام مدینه، تا به امروز، تحت تأثیر این روایات بیهوده قرار داشته به برادران نخاوله‌ای خود این گونه می‌نگرند و سنی نبودن آنان نیز، این باور عامیانه را در نفوس عوام تقویت می‌کند. واقعیت آن است که نخاوله جزئی از مذهب تشیع در عالم اسلامی هستند و مذهب تشیع در بلاد عربی غریب نیست. تاریخ در تمامی ادوار خود در میان توده‌های مردم از عامی و شریف، این گرایش مذهبی را می‌شناسد. مردم نیز یاد گرفته‌اند تا نخاوله را طرد کنند؛ چرا که عثمانی‌ها به دلایل سیاسی با تشیع مبارزه می‌کردند. هیچ مشکلی میان نخاوله و دیگران وجود ندارد، جز آن که مسلمانان به آنان توجه کنند و در قانع کردن آنان بکوشند تا آنان را به دیگر صفوف برادران مسلمانشان پیوند دهند و بر سر کلمه واحده با یکدیگر متحد باشند تا در روزگاری که ما به وحدت نیاز داریم، این تفرقه از میان برود»^{۴۲}

مصحح چاپ چهارم کتاب سباعی؛ عاتق بن غیث بلادی^{۴۳} در باره متن بالا توضیح جالبی در پاورقی آورده است: نام رسمی آنان در دوایر دولتی، «نخلیون»

مصری و امیرالحاج سابق؛ یعنی ابراهیم رفعت (م ۱۹۳۵) ۴۶ نخاوله را «ذریه الأعجام» می‌داند؛ فرزندان غیر عرب خارجی (یا ایرانی). ۴۷

اگر این حدس درست باشد که مقصود ابراهیم رفعت از اعجام، ایرانی‌ها هستند، این می‌تواند به راحتی نشان دهد که مقصود آن است که نخاوله مانند اکثریت ایرانی‌ها، بر مذهب تشیع‌اند. تا آنجا که بنده می‌دانم، نویسندگان شیعی به‌طور کلی و نویسندگان ایرانی به‌خصوص، هرگز احتمال یک ریشه ایرانی برای نخاوله را ذکر نمی‌کنند.

جلال آل‌احمد ۴۸، نویسنده ایرانی که بعد از انجام فریضة حج در سال ۱۹۶۴، برای زیارت به مدینه رفته، می‌نویسد: همه نخاوله که وی در آنجا دیده است، رنگ پوستشان تیره بوده، مگر یک نفر که اندکی فارسی صحبت می‌کرده است. ۴۹ این ممکن است که طی قرن‌ها، شماری از شیعیان از ایران، هند و یا دیگر کشورهای شرقی، که در مدینه زندگی می‌کردند، با نخاوله در آمیخته باشند و حتی در میان آنان ازدواج کرده باشند؛ اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نخاوله یا حتی بخش عمده آنان از ریشه ایرانی،

است. من بحث مفصلی در باره آنان در «معجم قبائل الحجاز» نوشته و عقیده خودم را در باره مسائلی که مؤلف این کتاب - یعنی تاریخ مکه - مطرح کرده نوشته‌ام، اما به من اجازه نشر آن داده نشد. ۴۴

بلادی در یکی دیگر از آثارش، با بی‌میلی تمام، داستانی را که هنوز در میان سنیان مدینه محبوب و مشهور است، نقل می‌کند؛ و آن این‌که عبدالملک (حکومت ۶۸۵ - ۷۰۵) یک باغ نخل را به اولاد حزه اختصاص داد. از آنجایی که این افراد نمی‌توانستند به قبیله خاصی انتساب یابند، به همین جهت به نخلی معروف شدند. وقتی اینان رشد کردند، پیرو تشیع شدند؛ زیرا خود را قربانی اعمالی می‌دانستند که سنیان مرتکب آن شده بودند. ۴۵

به نظر می‌رسد، همه نویسندگان سنی که از نخاوله یاد می‌کنند، لزوماً داستان اولاد حره بودن اینان را نشنیده یا آن را نپذیرفته‌اند. به همین جهت در آثار برخی از نویسندگانی که از بیرون مدینه آمده‌اند و در باره جمعیت مدینه مطالبی نوشته‌اند، مسائل دیگری را در باره ریشه نخاوله مطرح می‌کنند؛ از جمله یک افسر

هندی یا از تبار دیگر شرقیان باشند. مشاهدات آل احمد دایر بر این‌که: بیشتر نخاوله‌ای‌ها، که او در مدینه ملاقات کرد سیاه پوست بودند، می‌تواند دلیل محکمی بر این باور باشد که آنها (دست کم تا اندازه‌ای) فرزندان آفریقایی‌های سیاه‌پوست هستند (نه لزوماً بردگان) باشند. با توجه به اظهارات بعضی از نویسندگان در این مورد،^{۵۰} باید به خاطر داشته باشیم که طی قرن‌ها، یک هجوم دائمی و پایدار از سیاهان آفریقایی - زن و مرد - به شهرها و روستاهای عربستان وجود داشته است. یکی از چندین دلیل این مهاجرت، نیازی بود که در قرون نخست اسلامی برای جایگزین کردن کارگران بومی کشاورزی که به قصد فتوحات و سکونت در مناطق تازه فتح شده در عصر خلفای نخست، آبادی‌های عربستان را ترک کرده بودند، وجود داشت.

Charles Doughty در کتاب *Travels in Arabia Deserta* که حاصل مشاهدات وی در فاصله سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۸۷۸ است، چنین می‌نویسد:

«انبوهی از سیاهان در عربستان وجود دارند. آنها خدمتکاران وفاداری در

آبادی‌ها و در قبایل بدوی، مردمان آزاد و اخلاف آنان هستند. بعضی از روستاهای کاملاً سیاه پوست در عربستان وجود دارد، مثل خیبر و الحائط».^{۵۱}

وی در باره خیبر می‌نویسد:

«آن روستا، در قیافه یک روستای آفریقایی در حجاز به نظر می‌آید».^{۵۲}

بدین ترتیب، پوست نسبتاً سیاه رنگ نخاوله حقیقی؛ یعنی زارعان، کارگران کشاورزی، باغبانان، چوپانان و کارگران شغل‌های مختلف، که در باغ‌های نخل نزدیک مدینه زندگی می‌کنند، چیز عجیبی به نظر نمی‌رسد. این محتمل به نظر می‌رسد که برخی از نخاوله خودشان بر این باورند که نوادگان بلال، از اصحاب حضرت محمد ﷺ و اولین مؤذن او هستند. طبق نقل‌های تاریخی، بلال مردی سیاه پوست بود که در بردگی در مکه متولد شده و همراه با حضرت محمد ﷺ به مدینه مهاجرت کرد.^{۵۳}

از سوی دیگر، سنیان مدینه که تحت تأثیر گزارش‌های قدیمی در باره واقعه حره قرار دارند، ممکن است پوست سیاه نخاوله را نیز به «اباحه‌المدینه» منسوب کنند؛ برخی از منابع گفته‌اند که شماری از

پیوستند؛ کسانی مانند العصارى از طایفه عنزه که به آنان «بنی اعصر» گفته می‌شود.^{۵۵}

دست کم تا این اواخر، تقریباً همه نخاوله، در تمامی آنچه که همسایگان آنان، آنها را به عنوان مشاغل بی‌اهمیت و پست تلقی می‌کردند، مشارکت داشتند. در گذشته، این فرض را در مورد آنان مطرح کرده بود که گویی کولی هستند. محمد بیرام، سیاح تونس^{۵۶} که در سال ۱۸۸۰ در مدینه بوده، این مطالب را در باره آنان نوشته است:

این قوم نشأت گرفته از مردمانی هستند که در همه بخش‌های جهان پراکنده شده‌اند. هر جا که باشند، به طور عادی به خود متکی بوده و مستقل زندگی می‌کنند و بادیگران در نمی‌آمیزند مگر به خاطر خرید و فروش. آنان در هر منطقه‌ای نام مخصوص دارند که مردمان آن ناحیه به آنان نسبت می‌دهند. آنان در بلاد ترك «شنکانه» و در تونس «جمازیه»^{۵۷} نامیده می‌شوند. آنان همه‌جا کارهای پست، مانند تعمیر ظروف مسی و سم اسبها را انجام می‌دهند. در مدینه نیز این قوم، همین ویژگی را دارند.

سربازان شام به زنان مدینه تجاوز کرده‌اند.^{۵۴}

ممکن است تحقیقات بیشتر نشان بدهد که نخاوله از نوعی نژاد ترکیبی هستند، به این صورت که برخی از آنان عرب، عده‌ای آفریقایی، و تا حدود کمتری، ایرانی یا هندی و یا ناشی از دیگر عوامل و فاکتورهای بومی باشند.

این احتمال وجود دارد که دست کم، بخش بسیار کوچکی از این جامعه، از مردمانی باشند که به عنوان زائر از بیرون مدینه وارد این شهر شده و به دلایلی در آنجا ماندگار شده باشند. عده‌ای دیگر که از آنان به عنوان «مجاورن» یاد شده، به احتمال، بعدها به آنان پیوسته‌اند. همان‌طور که در گزارش پیش گفته انصاری گذشت، این فرض در باره اختلاط نژادی سنیان مدینه نیز از قرن هجدهم و حتی پیش از آن شایع بوده است. تردیدی وجود ندارد که هسته اصلی این جامعه، آن‌گونه که امروز در مدینه زندگی می‌کنند، ریشه عمیقی در حجاز داشته و طبعاً عرب هستند.

طبق گفته حمزة الحسن، شماری از اعضای طوایف دیگر، در جستجوی حامی، در حدود دو قرن پیش، به آنان

در قالب عمومی این قبیل گروه‌های منفصل جای می‌گیرد، اما با توجه به جهت‌گیری‌های مذهبی خاص آنان و نیز روابطشان با قبایل حجاز و همین‌طور اشراف مدینه، در جمع، یک طبقه جداگانه و مستقلی را از آنان به دست می‌دهد.

بر اساس گفته محمد شوقی مکی که وضعیت موجود در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ را وصف می‌کند، حالت جدایی‌گرایانه (کم و بیش خود خواسته) نخاوله (که از جمله شامل ازدواج‌های درون گروهی آنان می‌شود) هنوز ادامه دارد.

وی می‌نویسد:

«این حالت ایزوله، به این مسأله کمک کرده است که آنان به خاطر وضعیت صورت و رنگ پوست، آن هم وقتی که در کنار دیگر ساکنان مدینه قرار می‌گیرند، به راحتی از طوایف دیگر شناخته شوند. نسل فعلی آنان شروع به ازدواج از بیرون مدینه کرده‌اند؛ اما نه از افراد غیر هم‌مذهب خود».^{۶۰}

با توجه به آنچه گذشت، ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا در این زمان، میان نخاوله و اشراف (یا شیعیانی که در تقیه زندگی می‌کنند) ازدواج‌هایی صورت می‌گیرد یا نه؟ بر اساس اطلاعات

روشن است که شمار زیادی از اسامی کولی‌ها برای اقلیت‌های مختلف در سراسر جهان به کار می‌رود. در خاور میانه و شمال آفریقا نام‌هایی مانند شینگانه، لولی، عُربتی، نُؤور، قاجار و غیره^{۵۸} برای گروه‌های مختلفی از یکجانشینان یا کوچ‌نشینان به کار می‌رود. ریشه بومی آنان شناخته شده نیست و به یکی از نژادها منسوب نیستند، بلکه دست کم در برخی از چیزها مشترکند؛ و آن این که آنان به طور معمول در پی مشاغلی می‌روند که کم و بیش، نزد بیشتر مردم، مشاغل پست و مشمنزکننده شناخته می‌شود.

بحث در باره دشواری‌های ناشی از خطاهای اسمی و غیره درباره این گروه‌های منفصل و مستقل از دامنه این تحقیق بیرون است. تنها اشاره به این نکته می‌کنیم که در ارتباط با اعراب جزیره العرب تعدادی نوشته و تحقیق مفید در باره طبقات پایین جامعه مانند «ضعفا»، «اخدام» و غیره در یمن و نقاط دیگر وجود دارد.^{۵۹} در تحقیقات بعدی، باید تمامی داده‌های مربوط، در باره شهری‌ها و روستایی‌های نخاوله، مقایسه شود. در آن صورت، ممکن است به این نتیجه برسیم که نخاوله، تقریباً به گونه مطلوبی،

در دشت‌های عوالی کشاورزی می‌کردند.^{۶۴} وی می‌افزاید که قبیلهٔ حرب تقریباً تمامی مناطق نزدیک به مدینه را در اختیار داشتند. به نوشتهٔ وی طایفهٔ بنو علی بیش از دیگران در داخل و نزدیک شهر بودند؛ جایی که منبع دائمی مشکلات و دردسر ساز برای ترک‌ها و منشأ بی‌نظمی میان شهروندان شناخته می‌شد.^{۶۵}

این یک واقعیت آشکار است که قبایل بدوی و یا خانواده‌های رهبران قبیله‌ای، به داشتن مالکیت آبادی‌ها در عربستان سعودی، عادت داشتند.^{۶۶} این مناطق به وسیلهٔ کشاورزان اجیر و خدمتکاران آنان کشت می‌شد. اگر ادعای Higarth در این که قبیلهٔ حرب، مالک بیشتر باغات خرماي اطراف مدینه بوده است، دست باشد، ما از این حقیقت می‌توانیم این نکته را دریابیم که روابط حرب با نخاولهٔ مدینه، عوالی و دیگر روستاهای این منطقه، آنچنان که سید محسن امین نیز گزارش کرده،^{۶۷} تا حدی بر پایهٔ منافع اقتصادی استوار بوده است.

با این همه، به نظر می‌رسد که گفته‌های Higarth نیاز به مقداری جرح و تعدیل دارد. طبق گفتهٔ بورکهارت، بعضی از باغ‌ها و زمین‌های کاملاً نزدیک

شفاهی که در سال ۱۹۹۶ به دست آوردم، چنین پیوندهایی اگر هم وجود داشته باشد، بسیار نادر است. اشراف ترجیح می‌دهند که فرزندان‌شان با خانواده‌های سنی متعلق به طبقات میانی یا بالاتر حجازی وصلت کنند.

مالکیت و زراعت زمین‌ها

به نظر می‌رسد که دست کم تا این اواخر - بسیاری از نخاوله، کشاورزان اجاره‌کار یا کارگران زمین بودند. طبق گفتهٔ سید محسن امین^{۶۱} تقریباً شماری از باغ‌های نخل در زمان ملاقات وی در مالکیت آغاوات یا خدّام حرم بوده است؛ یعنی خواجه‌هایی که در مسجد پیامبر ﷺ انجام وظیفه می‌کردند.^{۶۲} نویسندگان دیگر، اشراف حسنی و حسینی و همچنین سنیان مدنی سرشناس را به عنوان صاحبان باغ‌های نخل معرفی می‌کنند.^{۶۳}

به علاوه، بسیاری از این املاک، در مالکیت رهبران قبیله‌ای بود؛ به گفتهٔ Higarth طایفهٔ بنو عمر از طوایف قبیلهٔ حرب مالک بسیاری از باغ‌های اطراف مدینه بودند؛ در حالی که بنو علی - که Higarth آنان را یک گروه طغیانگر شیعه نامیده - از طایفهٔ عوف (از قبیلهٔ حرب) در زمین‌های اطراف قبا،

توصیف بورکهارت تا حد زیادی برای زمین‌های کشاورزی در بیرون مدینه درست و به میزان کمتری برای عوالی؛ یعنی مناطق جنوبی‌تر که همان قلمرو حرب باشد، صادق است.

به هر روی، در منابع متعدد، حتی باغ‌ها و خانه‌های این منطقه، به عنوان دارایی‌های مدنی‌ها ذکر شده است. در این موارد می‌توانیم فرض کنیم که دست کم برخی از این افراد، کسانی از شرفای مدینه بودند که به عنوان شیعیان در تقیه، روابط خاصی با رؤسای قبایل حرب به طور کلی و با شیعیان بنو علی به خصوص داشتند.

از سوی دیگر، آنان قادر به استفاده کامل از همه دارایی‌هایی خود نبودند. علی بن موسی، از شخصی با نام شاهین بن محسن حسینی شدمی به عنوان مالک اصلی یک چاه و باغ در حوالی سال ۱۸۸۵ یاد کرده است. همچنین یک زائر ایرانی در همین زمان، در باره یک باغ نخل دلپذیر در نزدیکی مسجد فضیخ سخن می‌گوید که در مالکیت یکی از شرفای شیعه از سادات حسنی بوده است.^{۶۹} با این حال، بخش اعظم زمین‌های کشاورزی این ناحیه، تحت سلطه مستقیم یا غیر مستقیم حرب قرار داشته است.

(چسبیده) به مدینه، در حقیقت جزو دارایی‌های بزرگان مدینه بوده و یا مدت زمان زیادی بود که وقف شده بود تا به وسیله متولیان شهری، مانند افراد برجسته‌ای چونان علما و خدام حرم اداره گردد. این وضعیت ممکن است تا حدودی در فاصله میان سال ۱۸۱۵- سال بازدید بورکهارت- و زمانی که Higarth این گزارش را نوشته است، تغییر کرده باشد؛ ولی بسیار محتمل است که توصیف سیاح سوئسی؛ یعنی بورکهارت تا یک قرن بعد نیز معتبر بوده باشد. متن مربوط در آثار بورکهارت به صورت زیر است:

بسیاری از باغ‌ها و کشتزارها به مردم شهر تعلق دارد و اعرابی که در آنها زراعت می‌کنند (که نواخله نامیده می‌شوند) بیشتر (و فقط) کشاورز هستند. مالکیت باغ‌ها به یکی از صورت‌های ملک یا وقف است؛ ولی هنگامی که به شخص خاصی تعلق داشته باشد؛ دومی هنگامی که به یک مسجد و مدرسه‌ها یا مؤسسات مذهبی تعلق داشته باشند که از سوی آنها، با اجاره‌های بسیار طولانی، به وسیله خود مردم مدینه کشت می‌شوند، و آنان برای مدت‌های کوتاه‌تری آنها را به کشاورزان می‌دهند.^{۶۸}

مشاغل دیگر

آنچه را که پیش از این، از محمد بیرام در باره ارتباط میان نخاوله و کولی‌ها نقل کردیم، از نظر اجتماعی نکته جالب توجهی است.^{۷۰} او به روشنی مشاغل نخاوله را که آن‌ها را حقیر می‌شمرد، بیان نمی‌کند؛ اما منابع دیگر، به ویژه بورکهارت از برخی مشاغل دیگر، به جز کشاورزی و باغداری و گلهداری یاد می‌کنند:

زنان زارعان و باغبانان و ساکنان مناطق حومه، در خانه‌های مردم شهر به عنوان خدمتکار کار می‌کنند و کار عمده آنان آسیا کردن غلات در آسیای دستی است.^{۷۱}

گرچه بورکهارت تصریح به شیعه بودن این افراد ندارد، اما می‌توان مطمئن بود که دست کم در زمان بازدید او (سال ۱۸۱۵) بسیاری از خدمتکاران زن که در خانواده‌های ثروتمند مشغول به کار بودند، در حقیقت به خانواده‌های نخاوله، که هر روز و یا به طور پراکنده به مناطق شهری می‌آمدند، تعلق داشتند.

Eldon Ruter که در اواسط دهه ۱۹۲۰ از مدینه دیدن کرده است می‌نویسد: «تعدادی از نخاوله عادت داشتند که روزانه به یک منطقه بان، نزدیک یکی از درهای حرم، باب السلام بیایند و در

آنجا سبزیجات بفروشند»^{۷۲}

در اینجا باید افزود که درآمد نخاوله تنها از راه زراعت و فروش (مستقیم یا غیر مستقیم) خرما و سبزیجات به دست نمی‌آمد؛ بلکه یک منبع درآمد مهم دیگر، ساختن اشیایی از تنه درختان، شاخه‌ها و برگهای درخت خرما بود؛ چیزهایی مانند صندلی، صندلی دسته‌دار، نیمکت، تخت‌خواب، میز، سبد، بادبزن، جارو، حصیر، پرده‌های دیواری، و حتی نوع خاصی از سرپوش که در مراسم حج استفاده می‌شد. تولید بسیاری از این لوازم، تقریباً به طور انحصاری در دست زنان بود.^{۷۳}

شغل‌های دیگری را که نخاوله دنبال می‌کردند و یا امروز دنبال می‌کنند، قصابی، خدمتکاری منزل و رفتگری می‌باشد. همچنین، و به احتمال، آنان هر از چند گاهی برای تمیز کردن چاه‌های فاضلاب مدینه استخدام می‌شوند.^{۷۴}

بسیاری از مردان آنان، در ایام حج، تحت عنوان مزورون یا ادله، به راهنمایی حجاج می‌پردازند. همچنین به برخی از آنان پولی پرداخت می‌شود تا حج را به نیابت کسانی که نتوانسته‌اند حج را به جای آورند، انجام دهند. بر اساس گفته جلال آل احمد، این رسم تا میانه دهه

۱۹۶۰ هنوز متداول بوده است.^{۷۵} تا به امروز، سیستمی که شرح آن رفت، منبع درآمد کم و بیش مهمی را برای نخواستگان فراهم می‌کرده است. شاید این سنیان حسود (Envious) مدینه بودند که نخستین بار مطرح کردند که نخواستگان تنها خانه‌های خود را، بلکه آنچه را در داخل خانه دارند؛ یعنی زنان و دخترانشان را نیز در اختیار همکیشان خود قرار می‌دهند. در این خصوص، تقریباً تمامی نویسندگان سنی از عقد متعه یاد کرده‌اند.^{۷۶} نویسندگان شیعه، ضمن مطالبی که در باره نخواستگان نوشته‌اند، هرگز به این مطلب اشاره نکرده‌اند. اما - حتی در این اواخر - مواردی از انعقاد عقد متعه بین زنان نخواستگان و زائران شیعه در مدینه وجود داشته است. با وجود انتقادهایی که برخی از متفکران جدید نسبت به عقد متعه مطرح کرده‌اند، عقد یاد شده از سوی تمامی فقهای شیعه دوازده امامی معتبر و صحیح تلقی می‌شود. در سال‌های اخیر، برخی از

نویسندگان مذهبی، از متعه به عنوان وسیله‌ای برای حل مشکلات اجتماعی یاد کرده‌اند.^{۷۷} بنا بر این، حتی اگر ازدواج موقت میان زائران شیعه و زنان نخواستگان صورت گرفته باشد، خطایی رخ نداده است؛ مشروط بر آن که احکام فقهی موجود در فقه دوازده امامی رعایت شده باشد؛ به‌ویژه این مسأله که زنان شوهردار حق بستن عقد متعه با دیگری را ندارند. البته این ناممکن است که بتوانیم در باره رعایت شدن یا نشدن این قوانین، مطلبی بگوییم. منابع سنی اظهار می‌دارند که فحشای زنان متأهل و مجرد نخواستگان، امری کم و بیش عادی بوده (و شاید هنوز هم باشد). این طعنه و کنایه، بدون تردید بی‌پایه و اساس است. از آنجاکه قبایل کولی در عربستان وجود دارند که - دست کم تا این اواخر - زنانشان به فحشا شهرت داشتند،^{۷۸} سنیان مدینه و همچنین زائران سنی همگی تمایل داشتند تا چنین باوری را در باره نخواستگان هم مطرح کنند.

● پی‌نوشتها:

۱. سعید، تاریخ آل سعود، صص [۴۸۷ - ۴۸۹ ج ۱] و ۵۳۸ و ۵۳۹.
۲. رحله، ص ۵۲. تعبیر «المرون» به نظر می‌رسد اشتباه چاپی است، نک: به توضیحاتی که خواهد آمد مراجعه فرمایید.

۳. نک: به مباحث بعد.
۴. خلیلی، الموسوعه، ج ۳، ص ۲۵۷
۵. شهابی، اوقاف، ۱۲۶۸ (در آن جا به غلط صبا چاپ شده است. برای آگاهی از وضع کنونی این دو باغ و نقش آنها، به مباحث بعدی توجه فرمایید.
۶. برای نمونه، نک: بیگلری، احکام، ص ۲۹۲؛ باستانی پاریزی، از پاریز، ص ۵۳
۷. به مقاله «سید» و «شریف» در دائرة المعارف اسلام (متن انگلیسی) ج ۹، صص ۳۲۹ - ۳۳۷ مراجعه فرمایید.
۸. همان، ص ۲۶۹ - ۲۶۷
۹. امینی، مکه، ص ۳۰۴
۱۰. Sniuck Hurfronje: *Mekka*, vol. 1, 41 / 10 نیز نک: مقاله فخ در EI, vol. 2, 744f و مقاله صاحب الفخ، همانجا vol. 3, 615-17 و نیز ماهر جرار، اخبار فخ.
۱۱. تنکابنی، قصص، ص ۱۴۹
۱۲. همان، ص ۱۴۵ و نک: Dabashi: *gives*, 315f.
13. Ochsenwald: *Religion*, 63.
۱۴. بتونی، رحله، صص ۹۴ - ۸۷ فقیهی، وهابیان، ص ۱۷۶. برای دیدگاه منابع عربی نک: Pesles: *Mulammad b. abdalwahhaf*, 312. و برای اطلاعات بیشتر نک: مقاله «محمدعلی پاشا» در EI, vol. 7, 423-31
۱۵. مترجم: در باره سفر سید حجة الاسلام شفتی نک: مهدوی، مصلح الدین، بیان المفاخر، (اصفهان، انتشارات کتابخانه مسجد سید، ۱۳۶۸ ش. ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵، ج ۲، صص ۳۶۲ و ۳۶۳
۱۶. نک: مقاله Fadak در EI, vol. 2, 725-27 و نیز: Hrbek: *Muhamads Nachla*.
۱۷. امینی، معجم المطبوعات، ص ۲۶۱، ش ۱۰۶۴
۱۸. در باره بورکهارت و ریچارد بورتون پیش از این توضیحاتی دادیم. در باره نالینو نک: Nallino: *L'Arabia*, 91f.
۱۹. زرکلی، اعلام، ج ۳، ص ۳۱۱؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۴۶؛ حمدان، المدینه، صص ۱۱۹ - ۱۱۶؛ التونجی، تراجم، ص ۵۴؛ در باره کتاب تحفة المحبین نک: به مقدمه محمدالعروسی المطوی در همان کتاب.
۲۰. در باره رفض نک: EI, vol. 8, 386-89
۲۱. اشاره به آیه ۲۳، سوره زخرف و آیه ۱۹ سوره فصلت. و نک: توضیح قلقشندی در باره این آیه: صحیح الأعشی، ج ۱۲، ص ۲۴۳
۲۲. برای این مراسم سنیان مدینه بنگرید: بتونی، رحله، ص ۲۶۰؛ ابن سلام، المدینه، ص ۸۴، ۲۲۱؛

- بلیه‌بشی، المدینه، ص ۳۳۳
۲۳. بنگرید به تحفة المحبین، ص ۴۴۵
۲۴. بتنونی، همان، ص ۲۶۱
۲۵. در بارهٔ دو مورد نخست که از طایفهٔ مسروح از بنی حرب هستند، بنگرید: بلادی، معجم قبائل، ص ۴۸۸؛ بلادی، نسب، ص ۳۱، ۵۵؛ و نیز: Oppenheim: *Die Beduinen*, vol.2, 260 (به بورکهارت و بورتون اشاره کرده است) نیز: کحاله: معجم قبائل، ج ۱، ص ۲۶۰. در بارهٔ نقش بنو علی در قرن نوزدهم و بیستم بنگرید به صص پیشین. (از متن اصلی ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۲ - ۳۱۴) نحاسین یا مسگرها به احتمال یکی شاخه‌های مطرود در میان قبایل است که Henninger در بارهٔ آنها شرحی داده است. بنگرید: *Pariastamme*, esp. 277-80 و ادبیاتی که در آنجا شرح آن آمده است. اهل البز که یا بز که باید اشاره به محلی باشد. بنگرید: بلادی، معجم معالم، ج ۱، ص ۲۱۰؛ نیز بنگرید: همان، ج ۱۰، فهرست، ص ۱۲۸. براساس گفتهٔ بلیه‌بشی، امروزه، شاخه‌ای از بنو حسین بز که نامیده می‌شود. (المدینه، ص ۳۱۱)
- نیز بنگرید: همان ص ۲۸۶
۲۶. در این باره نک: پاورقی ص ۱۶۰
۲۷. در بارهٔ این شخص که به سال ۱۷۱۵ درگذشته، نک: زرکلی، اعلام، ج ۲، ص ۳۲۷؛ التونجی، تراجم، ص ۳۰
۲۸. تحفة المحبین، ص ۴۷۹
۲۹. تحفة المحبین، ص ۴۱۱
۳۰. تحفة المحبین، ص ۴۴۵
- Babinher: *Die Geschichtsschreiber*, 372. / 31
۳۲. مرآت، ج ۳، صص ۲۷۷ - ۲۷۵ نک: مقالهٔ Al-Harra در El, vol. 3, 226. مترجم: متنی که توسط دو مترجم از مرآت به عربی درآمده، مختصر شدهٔ چیزی است که در اینجا نقل شده است. نک: ایوب صبری پاشا، مرآة جزیرة العرب، ترجمهٔ احمد فواد متولّی و الصفصافی احمد المرسی، قاهره، دارالآفاق العربیه، ۱۹۹۹
۳۳. در بارهٔ برخورد نامشروع سپاهیان شام با زنان مدینه برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ الیعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۹۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق، صص ۲۲۲؛ الأزمین، دائرة المعارف، ج ۱، ص ۱۹
۳۴. نک: العربیان، اباحة المدینه، صص ۸۰ - ۹۰؛ العقیلبی، یزید، صص ۶۹ - ۶۷؛ الوکیل، المدینه، ج ۱، صص ۲۴۴ - ۲۳۹؛ برای محتوای فکری آن نک: *Arabische Nation*, 91ff
۳۵. همان، ص ۱۱۳
۳۶. المدینه، ص ۱۲۴



۳۷. مجاهد، الاعلام، ج ۲، ص ۴۸
۳۸. مترجم: چنین است در اصل. طبق قاعده باید فرزندان اولاد حره باشد.
۳۹. صادق، کوکب، ص ۵۳
۴۰. Facey: *Saudi Arabia*, 8, 23. نیز نک: Badr El-Hage: *Saudi Arabia. Cauhht in Time*, London 1997 این کتاب وقتی به دست من رسید که کارهای پایانی این تحقیق را انجام می‌دادم. متن عربی آن «صور من الماضی» (لندن، ۱۹۸۹) در اختیار من نبود.
۴۱. در باره وی نک: ابن سلام، موسوعه الادباء، ج ۱، صص ۳۲ - ۳۰
۴۲. تاریخ مکه، صص ۹۴ و ۹۵
۴۳. در باره عاتق بن غیث نک: ابن سلام، موسوعه الادباء، ج ۱، ص ۸۹
- فصلنامه «میقات حج» (سال اول، ش ۳) مصاحبه مفصلی با عاتق بن غیث بلادی در باره احوال و آثارش انجام داده است، «مترجم».
۴۴. همان، ص ۹۵ (پاورقی ۱)؛ و نیز مقدمه سباعی، ص ۱۴
۴۵. معجم معالم الحجاز، ج ۶، ص ۱۸۶
۴۶. در باره این شخص نک: Stratkotter: *Von Kairo*, 15-19
۴۷. مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۴۰
۴۸. دائره المعارف ایرانیکا، ج ۱، ص ۷۴۵ - ۷۴۷
۴۹. خسی در میقات، صص ۳۹، ۶۴، ۶۶
۵۰. برای نمونه نک: الانصاری، تحفه المحیین، ص ۴۸۰؛ حسن، الشیعه، ج ۱، ص ۶۶
- Travels, vol. 2, 656. / 51*
۵۲. همان، ص ۹۴
۵۳. آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۴ (در *Crowd*، 44 نیامده) نیز نک: EI, vol. 1, 121
۵۴. برای نمونه نک: جاحظ، ثلاث رسائل، ص ۷۰؛ عیاشی، المدینه، ص ۳۴۴
۵۵. الشیعه، ج ۱، ص ۶۵
۵۶. پیش از این وی را معرفی کردیم.
۵۷. توضیح آن در پاورقی‌های بعد خواهد آمد. جماز هم به نظر می‌رسد که از کلمه ترکی عثمانی جامباز یا جانباز به معنای بندباز، طناب باز یا نیرنگ باز گرفته شده است. نک: مقاله Djanbaz در EI, vol. 5, 19
۵۸. نک: به مدخل‌های «Cngane»، «Luli» «Nuri» در EI, vol. 2, 40., vol. 5, 816-19., vol. 8, 138
- Grohmann: *Sudarabien*, 52-106; Dostal: *Paria-Gruppen*; Henninger: / 59 *Pariastamme*;
- Bruck: *Being worthy*, (جاهای مختلف آن با یک کتابشناسی خوب).
۶۰. سکان، ص ۱۲۸

۶۱. رحلات، ص ۴۸؛ نک: ابن موسی، وصف، ص ۲۶
۶۲. در بارهٔ اساس و سیر تحول در بارهٔ جامعهٔ خواجه‌های مدینه نک: Marmon: *Eunuchs*, (موارد مختلف)، Caskel: *Das Farraschen-Amt*؛ و برای اطلاعات بیشتر: ابن موسی، همان، ص ۷۱؛ ابن سلام، المدینه، صص ۳۵-۳۲ و ۲۳۶-۲۳۳
۶۳. ابن موسی، همان، ص ۱۸؛ بسیاری از مردم مدینه، دست کم برای چند ماه از سال، باغی را اجاره می‌کردند. نک: Avul Fadl: *Zur Kultur*, 299
۶۴. حجاز، ص ۳۹
۶۵. همان، ص ۲۸
۶۶. Pfullmann: *Steuern*, esp. 432-34
۶۷. گزارش وی پیش از این گذشت.
۶۸. Travels, vol. 2, 207
۶۹. ابن موسی، وصف، ص ۲۵؛ فراهانی، سفرنامه، ص ۲۳۶؛ (ترجمهٔ انگلیسی *A Shiite Pilgrimage*, 279
۷۰. به مطالب قبلی بنگرید.
۷۱. Travels, vol. 2, 265
۷۲. *The Holy Cities*, 552
- Abul Fadl: *Zur Kultur*, 301-03 . 73
۷۴. به مطالب انصاری که پیش از این نقل شده، مراجعه کنید. نیز نک: Burckhart: *Travels*, vol. 2, 239
- آل احمد، خسی در میقات، ص ۶۶؛ Windr: *Al-Madina*, EI, vol. 5, 1007
۷۵. خسی در میقات، ص ۳۹ (ترجمهٔ انگلیسی آن، ص ۲۷)
۷۶. نک: برخی از پاروقی‌های پیشین (ش ۲۹۸، ۳۰۵). برای اطلاعات بیشتر، بنگرید به: Tutter: *The holy Cities*, 552
۷۷. نک: مقالهٔ Mut'a در Ende: *Ehe*, 17-5, 38-42; EI, vol. 7, 757
78. Serjeant: *The Ma'n "Gypsies" 741' Dostal: "Sexual Hospitality"*
- Henninger در *Arabica Varia*, index pp. 488 (s.v. "Gastprostitution") 494 ("Prostitution")